مطلع‌الفجر و حماسه رزمندگان همدانی در این عملیات در گفت‌وگوی «جوان» با سردار رضا میرزایی

شهبازی گفت می‌رویم تا فدا شویم

علیرضا محمدی

عملیات مطلع‌الفجر در آذر ماه ۱۳۶۰ بر آن بود تا علاوه بر تصرف ارتفاعات مشرف به گیلانغرب، این شهر و دشت پیرامون آن را از دید و تیر مستقیم دشـمن دور کند. در این عملیات ماجراها و اتفاق‌های ماندگاری افتاد که به رغم بزرگی حماسه‌های رخ‌داده در آن مغفـول مانـده اسـت. نقطه عطف مطلع‌الفجر زمانی بود که حدود ۵ هزار نفر از نیروهای خودی اعم از رزمندگان ارتشی، سـپاه و مردمی، در عمق مواضع دشمن به محاصره درآمدند و در این سو، ۱۳۵ تن از رزمنده‌های همدانی مأموریت یافتند تا در یک عملیـات سـریع و غافلگیرکننده، به تصرف مقطعی عقبه دشمن بپردازند تا بدنه اصلی نیروهای خـودی از محاصره نجات پیدا کند. شرح ماجرای عملیات مطلع‌الفجر را در گفت‌وگـوی «جوان» با سـردار رضا میرزایـی کـه از شـاهدان و فرماندهـان حاضر در این نبرد اسـت، پیش رو دارید.

شهید شهبازی و شهید همدانی فرماندهان عملیات نجات محاصره‌شدگان بودند

برای شروع کمی از خودتان بگویید، چه زمانی وارد بحـث جبهه و جنگ شدید؟

من متولد سـال ۱۳۳۵ در اسـتان همدان و شهرستان ملایر هستم، ولی از شش سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کردیم و در این شهر ساکن شدیم. موقع انقلاب ۲۲ سالم بود و وارد جریان مبارزه شدم. بعد از پیروزی انقلاب هم به همراه تعدادی از دوستان، جزو اولین گروه‌هایی بودیم که به سپاه پیوستیم. البته آن زمان سپاه پاسداران به شکل رسمی تشـکیل نشـده بود. ما جزو همـان گروهی بودیم که توسـط ۳۲ نفـر از نیروهای زبده گارد در مجموع سـعدآباد آمـوزش نظامی دیدیم. اسفند ماه ۱۳۵۷ یعنی فقط چند روز از پیروزی انقلاب گذشـته بود که یک دوره آموزش حدوداً ۲۵ روزه را پشت سر گذاشتیم و بعد به ما گفتند خودتان را آماده تشـکیل سپاه کنید. دو مجموعه در تهران برای استقرار سپاه در نظر گرفته شد؛ یکی در سلطنت‌آباد سابق (خیابان پاسداران) بود که محل استقرار ستاد مرکزی سپاه شـد. این مرکز کل کشور را پوشش می‌داد. مجموعه بعدی در پادگان عشرت‌آباد (پادگان ولیعصر) بود که کارهای عملیاتی سـپاه را انجـام می‌داد. مـن اوایل در سـتاد مرکزی بودم، اما چون به کارهای عملیاتی علاقه داشتم به مجموعه عشرت‌آباد رفتم و زیر نظر شهید بروجردی فعالیت کردم. از همان طریق وارد بحث اغتشاشات مرزی و مبارزه با ضد انقلاب شدم.

شما که عضو سپاه تهران بودید چطور سر و کارتان به سپاه همدان افتاد؟

بعد از شروع آشوب‌های مرزی هر جا که شلوغ می‌شـد، انتظار می‌رفت از تهران نیروهایی برای کمک اعزام شـوند. آن زمان خوزستان دچار فتنه خلق عرب و جدایی‌طلب‌ها شـده بـود. در اولین قـدم در معیت حـدود ۱۲۰ نفـر از بچه‌های بحث کردسـتان داغ شـد و تا اردیبهشـت ماه ۱۳۵۹، بیشـتر مناطق کردستان به دست ضد انقلاب افتاد. در خود شهر سنندج تنها پادگان این شهر، به همراه باشگاه افسـران و فرودگاه دسـت نیروهای انقلابی بـود و باقی را ضد انقـلاب در اختیار داشـتند. من مأموریت گرفتم برای کمک به نیروهای محاصره شده سنندج به کردستان بروم. بار اول از سـمت بیجار رفتیـم که بنا به دلایلی مجبور شـدیم برگردیـم و این بار همراه رزمنده‌های همدانی از سـمت گردنه صلوات‌آباد و قروه به سـمت سنندج حرکت کردیم. از همان زمان همراه بچه‌های همدان شدم و دیگر به تهران برنگشتم.

برسیم به بحث عملیات مطلع‌الفجر، پیش‌زمینه‌هـای حضـور شـما و رزمنده‌های همدانی در این عملیات از کجا رقم خورد؟

این ماجرایی کـه می‌خواهم بگویـم قبل از مطلع‌الفجر اسـت اما به آن مربوط می‌شود. بچه‌های همدان اوایل شروع جنگ در سرپل ذهـاب بودند و آنجا خط داشـتند. سـه ماه قبل از اینکه مطلع‌الفجر انجام بگیرد، سـپاه همـدان یک عملیاتـی طرح‌ریـزی کرد که قرار بود هشتم شـهریورماه ۱۳۶۰ در سرپل ذهاب انجام شود. روز عملیات مصادف شد با شهادت رجایی و باهنر و به جهت اینکه روحیه رزمنده‌ها تحت تاثیر این ماجرا بود، عملیات را بـه تعویق انداختند و حتی می‌خواسـتند آن را کنسـل کنند. اما بچه‌ها اصرار به انجام عملیات داشتند. این بار قرار شد عملیات در یازدهم شهریورماه و به نام شهیدان رجایی و باهنر انجام شود. منتها یک نفر به نام «وحید حاجیلو» که در امور فرهنگی سپاه مسئولیت داشت و نفوذی منافقین بود، عملیات را لو داد. جالب اسـت در همین عملیات خود حاجیلو هم مجروح شد. کمی بعد در تهران اسنادی به دست آمده بود که نشـان می‌داد او منافق اسـت. آمدند و او را بردند و شنیدم که اعدام شده است. حدود ۶۲ نفر از بچه‌های اولیه سپاه در این عملیات به شهادت رسیدند و با زخمی شـدن تعدادی دیگر، سـپاه همدان لطمات زیادی خـورد. لـذا وقتی قرار شـد عملیات مطلع‌الفجر در آذرماه انجـام گیرد، اول قرار نبود ما در آن شـرکت کنیم تا اینکه موضوع محاصـره نیروهای خودی پیش آمـد و از ما خواستند وارد عمل شویم.

قبل از اینکه موضوع را ادامه بدهیم، یک توضیحی در خصـوص عملیات مطلع‌الفجر و اهداف آن بدهید.

بعثی‌هـا در یـورش اولیه که به کشـورمان داشـتند، داخل گیلانغرب نشـدند ولی در حومه این شـهر و خصوصاً ارتفاعات مشرف به این شهر و دشت گیلانغرب مسلط بودند. مطلع‌الفجر می‌خواسـت شـهر گیلانغرب و دشـت پیرامون آن را از دید و تیر مسـتقیم دشمن دور کند. این عملیات دو محور عمده داشت؛ محور یکم دشـت گیلانغرب بود که شامل ارتفاعات چرمیان، شیاکوه، چغالوند و تپه گچی می‌شد. در محور دوم هم ارتفاعات صخره‌ای مثل برآفتاب، قاسم‌آباد، تنگه کورک و تنگه حاجیان بودند که مثل یک دیواره در اختیار دشـمن قرار داشـتند. مطلع‌الفجر با مشـارکت سـپاه و ارتش طرح‌ریزی شد. از طرف سپاه شـهید بروجردی و سردار رحیم صفوی مسئول عملیات بودند و از طرف ارتش هم شهید صیاد شیرازی مسئول بود. قرار بود نیروهای عملیاتی در سـه محـور وارد عمل شـوند؛ جناح راسـت به فرماندهی داریوش ریزه وندی، جناح میانی به فرماندهی شهید ابراهیم هادی و جناح چپ هم به فرماندهی شهید صفر خوشروان. از طرف سپاه و نیروهای مردمـی گردان‌هایی از اسـتان کرمانشـاه، آذربایجان شـرقی و گردان‌هایی از عشـایر منطقه در عملیات شرکت می‌کردند. هر کدام هم به اندازه یک تیپ نیـرو وارد میدان کرده بودند. از ارتش هم تیپ ۵۸ ذوالفقار به همراه تیپ سوم از لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه حضور یافته بودند. همچنین نیروهایی از ژاندارمری و یک تیم از هوانیروز ارتش پای کار آمده بود.

> در عرض یک روز و نیم، از حدود ۱۳۵ نفر، فقط چیزی در حـدود ۲۰ رزمنده زنـده ماندند. امـا کار ما نتیجـه داد و وقتـی دشـمن تمرکـزش را روی مـا گذاشت، ۵ هزار نیروی محاصره شده توانستند از مهلکه فرار کنند. بعثی‌ها واقعاً ترسـیده بودند و فکر می‌کردند قـرار اسـت خودشـان بـه محاصره نیروهای ما دربیایند. خبر نداشـتند که کل گـروه مـا فقط ۱۳۵ نفر اسـت

عملیات چه روندی پیدا کرد که منجر به محاصره تعـداد زیادی از نیروهای خودی شد؟

در گام اول شناسایی‌های خوبی صورت گرفته بود. طبق همین شناسایی‌ها شب اول تعداد قابل توجهی از نیروهای خودی به محور یکم منطقه عملیاتـی ورود کردنـد و طبق طرح عملیات چندیـن کیلومتر به عقبه دشـمن رفتند و بعثی‌ها را غافلگیر و متلاشی کردند. این نیروها حدود ۱۰ الی ۱۵ کیلومتر به عمق پیش رفته بودند. در محور دوم هم نیروها باید می‌رفتند و ارتفاعات صخره‌ای مثل برآفتاب، قاسـم‌آباد، تنگه کورک و تنگـه حاجیان را می‌گرفتند که به دلیل هوشیاری دشمن موفق به این کار نشدند و محور دوم ناکام ماند. الحاق صورت نگرفت و متعاقب آن بعثی‌ها بلافاصله تیپ‌هایشان را از مناطق دیگر به کمک گرفتند و عقبه نیروهایـی را که به عمـق پیش رفته بودند، بستند. اینطور شد که حدود ۵ هزار نفر از نیروهای خودی به محاصره دشمن درآمدند. نه راه پس داشتند و نه راه پیش. هشت الی ۹ روز هم در محاصره ماندند طوری که آذوقه‌شان تمام شده بود. یا باید همگی شهید می‌شدند یا به اسارت درمی‌آمدند.

محاصره‌شـده‌ها در چـه منطقـه‌ای بودند و چه طرح‌هایی برای نجات آنها مطرح بود؟

حدوداً در عمق شـیاکوه و چغالوند و دشـت گیلانغرب گیـر افتاده بودنـد. فرماندهان به این نتیجه رسـیده بودند که اگر یک تعداد از نیروهای خودی در یک حرکت غافلگیرکننده ارتفاعـات تنگه کورک را کـه عقبه نیروهای محاصره‌کننده دشمن محسوب می‌شد، تصرف می‌کردند، راه ارتباطی آنها با نیروهایشان در منطقه قصر شیرین مسـدود می‌شد. به این ترتیب امکان رهایـی نیروهای خودی وجود داشت، چراکه فشـار دشـمن روی گروهی معطوف می‌شد که تنگه کورک را گرفته بودند و با کم شدن فشار روی محاصره‌شده‌ها، آنها می‌توانستند خودشان را نجات بدهند.

قاعدتـاً آن گروهی که می‌خواسـت تنگه کـورک را بگیرد خودش خیلی لطمه می‌خـورد، چون قـرار بود فدا شود تا سایر نیروها نجات پیدا کنند.

بله، همین طور بود. شهید شـهبازی که آن مقطع فرمانده سپاه همدان بود، بعد از اینکه مأموریت گرفت بچه‌های همدان را اعزام کند، به ما اعـلام کرد که داریم قـدم در چه راهی می‌گذاریم. عملیاتی شهادت‌طلبانه که امکان بازگشت از آن بسیار ضعیف است.

چطور شد که از سپاه همدان خواستند این کار را انجام بدهد؟

بچه‌های ما اهل غرب کشـور بودند و اشراف و آشنایی خوبی به منطقه داشتند. البته این را هم اضافه کنم کـه پیش از ما، رزمنده‌های دیگری سـعی کـرده بودند کـه محاصره را بشکنند. مثلاً شهید غلامعلی پیچک به همراه یک سرگرد ارتشی به نام شهید مرادی بدون آنکه مسئولیتی داشته باشند تصمیم گرفته بودند به منطقـه بروند تا مگـر راه خلاصی برای محاصره‌شـده‌ها پیدا کنند که هر دوی این عزیزان در این راه به شـهادت می‌رسند. همچنین یک گروه از رزمنده‌های آذربایجان غربی بـه فرماندهی برادر خلیـل فاتح پیش از ما به ایـن مأموریت اعزام شـده بودند که متأسفانه موفق نمی‌شوند. فاتح اسیر می‌شود و بچه‌هایش به شهادت می‌رسند. اتفاقاً ما که رفتیم و ارتفاعات تنگه کورک را گرفتیم، پیش از آنکه محاصره شویم و کارمان سخت شود، در همان ساعات اول پیکر این شهدا را به عقب منتقل کردیم. بعد که خیلـی از بچه‌های ما شهید شدند، پیکر آنها در منطقه ماند.

بچه‌هـای همـدان چند نفـر بودند؟ چطور مأموریت گرفتید و چطور وارد عمل شدید؟

به نظرم هشـت روز بعد از محاصره نیروهای خودی بـود که شـهید بروجردی از شـهید شـهبازی می‌خواهد خودش را به او برسـاند. شـهبازی می‌رود و شـهید بروجردی و آقای رحیم صفوی به ایشـان می‌گویند باید حدود ۱۵۰ نفـر از نیروهایت را بـرداری و به چنین عملیاتی بفرسـتی. شـهبازی ابتدا مخالفت می‌کند و می‌گوید بچه‌هـای همدان به تازگی در عملیات رجایـی و باهنر لطمـه دیده‌اند و اگر وارد چنین جریانی بشـوند باز هم شـهید می‌دهیم، من نمی‌دانم جواب مردم همدان را چه بدهم. شهبازی اصفهانی بود، سردار صفوی به ایشان می‌گوید: همشـهری یعنی تو قبول می‌کنی ۵ هزار نفر از رزمنده‌ها شهید بشوند و آن وقت ما هیچ کاری نکنیم؟ بروجردی هم با ایشان صحبت می‌کند و نهایتاً شهید شهبازی می‌گوید اگر با ورود ۱۵۰ نفر ۵ هزار نفر نجات پیدا می‌کنند من حرفی نـدارم. وقتی که قلباً راضی به این کار می‌شود، بروجردی دستورش را صادر می‌کند. از قبل هم می‌توانست دستور بدهد و شـهبازی را ملزم به این کار بکند، اما می‌خواست ایشـان با میل قلبی وارد عملیات شود. خلاصه دسـتورش را با چنین مضمونی صادر می‌کند که «برادر شهبازی هرچه سریع‌تر به غیر از نیروهای روابـط عمومی و انتظامات، تمامی نیروهای سپاه همدان را رهسپار عملیات کنید.» شـهبازی هم سـریع به همه نیروها دستور می‌دهد جمع شـوند. حدود ۳۰۰ نفر جمع شدیم که از میان این تعداد، سه گروه ۴۵ نفره را جدا کردیم تا رهسپار عملیات شوند.

مسـئولیت شـما در ایـن عملیـات شهادت‌طلبانه چه بود؟

توفیق داشتم که فرماندهی یکی از این سه گروه ۴۵ نفره به بنده واگذار شـد. فتح‌الله شیریان و امیر چلویی هم دو گـروه دیگر را فرماندهی می‌کردند. خود شهید شهبازی و شهید همدانی هم که فرماندهی عملیات را بر عهده داشتند. قبل از حرکت شهید شهبازی سخنرانی کوتاهی کرد و گفت: می‌رویم تا فدا شویم.

شهید پیچک (نفر دوم از راست) در راه نجات رزمندگان محاصره‌شده به شهادت رسید

> بعد از جنگ گروه‌هایـی را با مدیریت شهید همدانی به تنگه کورک بردیم. من دیـدم اصـلاً در شـرایط صلح هم امکان ندارد آدم ایـن بلندی‌ها را بالا برود، چه برسـد کـه بخواهـد در دل تاریکی شـب و بدون شناسایی قبلی صعود کند و آن بالا با دشـمن بجنگد

از روند عملیـات بگویید چطور انجام شد؟

مرکز فرماندهی دشمن روی همین بلندی‌های تنگه کورک بود و ما باید علاوه بر سختی صعود به بلندی‌ها، با قوای دشـمن می‌جنگیدیم و مرکز فرماندهی‌شان را از کار می‌انداختیم. بعد از جنگ گروه‌هایی را با مدیریت شهید همدانی به تنگه کورک بردیم. من دیدم اصلاً در شرایط صلح هم امکان ندارد آدم این بلندی‌ها را بالا برود، چه برسد که بخواهد در دل تاریکی شب و بدون شناسـایی قبلی صعود کند و آن بالا با دشـمن بجنگد. به هر حال وقتی ما حرکت کردیم، سـرگرد نیازی فرمانده گردان ۲۱۱ تانک که از برادران ارتشـی بود، یک دیده‌بان سـیار را با ما فرسـتاد که واقعاً کارش را بلد بود. دیده‌بان و سرگرد نیازی هماهنگ شدند و ضمـن حرکت مـا، نیروهای خـودی روی دشـمن آتش می‌ریختند. به هر مشقتی بود خودمان را به ارتفاعات رسـاندیم و در کانال دشـمن افتادیم. مقر فرماندهـی بعثی‌ها را گرفتیم و مستقر شدیم. روز که شد عراقی‌ها محاصره‌مان کردنـد. اول از همه سـر و کله کماندوهایشان پیدا شـد. قبل از آنکه اوضاع بغرنج شود، شهید محسن حاجی‌بابا تصمیم گرفت برود و نیروی کمکـی بیاورد. اما وقتی ایشـان رفت، حلقه محاصره دشمن تنگ‌تر شد و حاجی‌بابا نتوانسـت برگردد و عراقی‌ها کاملاً محاصره‌مان کردنـد. از هر طرف روی ما آتش می‌ریختند. به نظـرم ۳۰ آذرماه بود که ایـن اتفاق‌هـا رخ مـی‌داد. در عرض یک روز و نیم، از حـدود ۱۳۵ نفـر، فقط چیزی در حدود ۲۰ رزمنده زنده ماندنـد. اما کار ما نتیجه داد و وقتی دشمن تمرکزش را روی ما گذاشت، ۵ هزار نیروی محاصره شده توانستند از مهلکه فرار کننـد. بعثی‌ها واقعاً ترسـیده بودند و فکر می‌کردند قرار است خودشان به محاصره نیروهای ما دربیایند. خبر نداشتند که کل گروه ما فقط ۱۳۵ نفر اسـت. لذا از هر سلاحی که داشتند علیه ما استفاده می‌کردند. یکسری بمب هایی را روی ما می‌ریختند که خودمان اسمشـان را آتش‌زا گذاشتیم چون اصلاً نمی‌دانستیم چه چیزی هستند! بعدها در طول جنگ منم دیگـر نظیر این بمب‌ها را ندیدم؛ مثل خمپاره فرود می‌آمدند، اما صدای وحشتناکی داشت و شعاع ۱۵ الی ۲۰ متری را به آتش می‌کشید. بچه‌ها ابراهیم‌وار از دل آتش می‌گذشتند و مقاومت می‌کردند.

چطور از مهلکه نجات پیدا کردید؟

وقتی نیروهای خودی از محاصره خارج شدند، شـهید همدانی تصمیم گرفت باقـی مانده بچه‌ها را از مهلکه خـارج کند. یک راهکاری پیدا کردیم و هر کسی که توان حرکت داشت می‌بایست سـریع خودش را از منطقه خارج می‌کرد. اینجا یک اتفـاق عجیبی افتاد. یکی از برادرها به نام سـوری که پایش قطع شده بود، با اصرار از شـهید همدانی خواست او را با خودمان ببریم. همدانی به من گفت فلانی ایشـان را روی دوش من بینداز. واقعاً تعجب کردم. عمق بحران به حدی بود که هیچ کسی نمی‌دانست تا چند لحظه دیگر خودش زنده است یا نه، آن وقت شهید همدانی می‌خواست در چنین شرایطی یک مجروح را روی دوشش بگیرد و زیر آتش دشـمن از ارتفاعات پایین بیاورد. ایشـان چند سـاعت مجروح را روی دوش داشـت و چند بار هم زمین خورد، اما عاقبـت توانسـت او را زنـده برگرداند. آقای سوری الان هسـت و راوی راهیان نور است. این خاطره از شهید همدانی و ایثار بچه‌های همدانی در مطلع‌الفجر باید برای همیشه در تاریخ ماندگار بماند. آنهایی که فدا شـدند تا همرزمانشان را نجات بدهند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۱۰

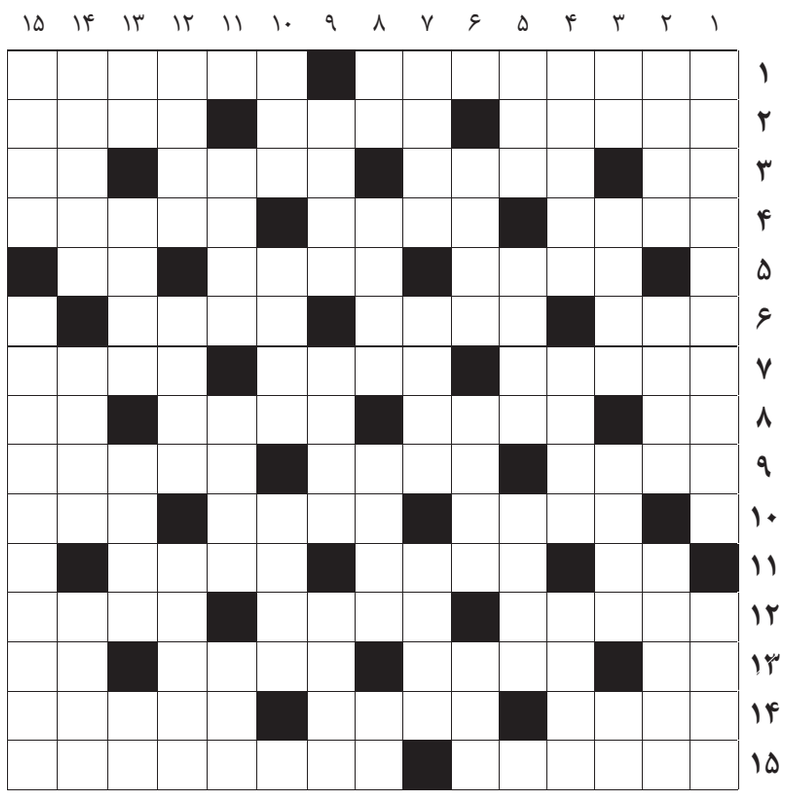

از راست به چپ

■ ۱- ملقب به عریان، عارف و دوبیتی سـرای اواخر سده چهارم و اواسط سـده پنجم هجری- پایتخت ساسانیان ■ ۲- نوعی پارچه پشمی نازک- سرمشق- کودک بی پدر ■ ۳- ضمیر عربی- خزنده خون‌آشام- رود ارس- پسوند حاصل مصدر ■ ۴- سوره هفتاد و سوم- از فرشتگان شب اول قبر- کیف مسافرتی ■ ۵- آمدن- پدر شعر نو- ضمیر اشاره ■ ۶- لقب امام دهم شیعیان- پرچم- جرقه ■ ۷- اولی واحد شمارش گردو و دومی پرحرفی- نگهبان- کینه معروف ■ ۸- دانه خوشـبو- دفتر حسـاب روزانه- میوه ترش و شیرین- پاسـخ معما ■ ۹- نقطه شروع- سراینده گرشاسب‌نامه- پذیرفته شده ■ ۱۰- کور- برتر- حوا در فرهنگ زبان انگلیسی ■ ۱۱- جفت ماده- آرمان نافرجام- از اصول دین ■ ۱۲- دنباله- از اشکال هندسـی- متداول ■ ۱۳- علامت مفعول- اندام- در بازار بورس بجویید- یک لحظه ■ ۱۴- آخرین چیزی که انسان از دست می‌دهد- گمگشته کنعان- خوراکی از تخم‌مرغ ■ ۱۵- مادر اسفندیار- نام جنبشی از شیعیان ایران، در سده هشتم خورشیدی

از بالا به پایین

■ ۱- به طوری که به سـختی قابل درک باشد- درخت مسـواک ■ ۲- جسـت و خیز چهارپایان- واحد شمارش یخ- سـرانجام گناه ■ ۳- آش- راغب- همراه سـارا- تصدیق آلمانی ■ ۴- بندری در شمال- خداحافظی- منجی عالم بشریت ■ ۵- مدال قهرمانی- نشانی- آبزی خوشـمزه ■ ۶- قبا یا پیراهن- لاستیک خودرو- مهاجم تاتنهام ■ ۷- کوبیدنی مطبخ- بدون تغییر- پر ■ ۸- فرمان خودرو- معبد یهودیان- انتقام- چاشنی ساندویچ ■ ۹- ارابه- دختر سرزمین عجایب- تنگه‌ای در ترکیه ■ ۱۰- مسافرت دسته‌جمعی- تیر تمرینی- روشنی ■ ۱۱- همراه پیچ- آخرین بیت غزل- عدد مجهول سه تا نه ■ ۱۲- عنوان مسابقات ورزشی ارتش‌های جهان- فتنه- از پیامبران الهی ■ ۱۳- مترادف چاق- پرتابه ورزشی- سازمان جهانی مبارزه با دوپینگ- تلخ ■ ۱۴- تیم فوتبالی در انگلیس- قطعی برای کتاب- قدرت و توان ■ ۱۵- شهری نزدیک اردبیل- مشهورترین عشاق کتاب

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۴	۸	۶		
	۸					۱		
	۳			۶				
	۱	۵			۴	۷	۳	
		۸					۶	
					۲		۴	
۶	۲		۱					۷
			۷					
۳							۵	۶

جدول کلمات متقاطع
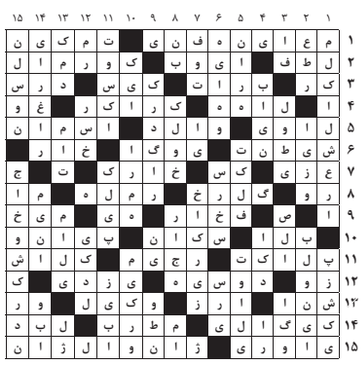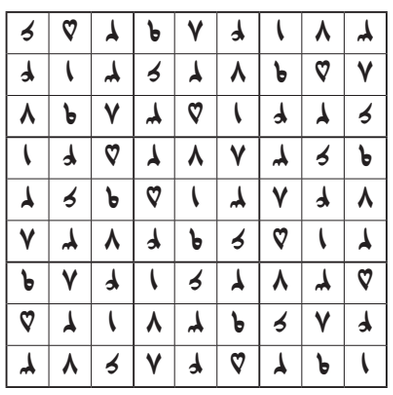
پاسخ جدول شماره ۵۸۰۹